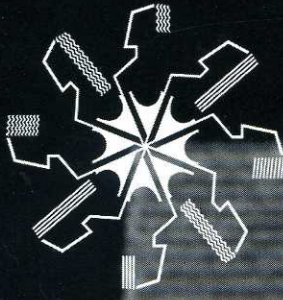
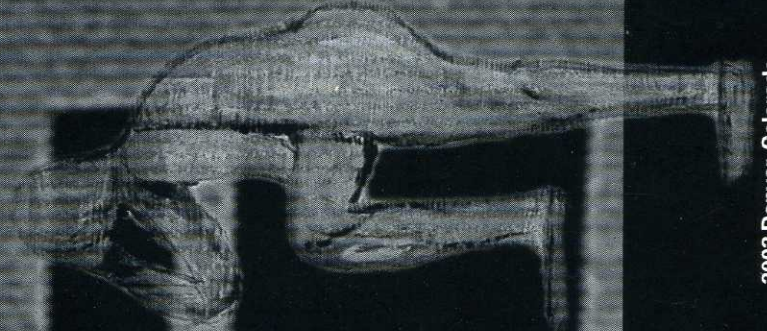


women, religion, ideology



بنیاد پژوهش‌های زنان ایران
THE IRANIAN WOMEN'S STUDIES FOUNDATION

the 13th international conference of



2002 Denver, Colorado
Edited by Golnaz Amin

سیزدهمین کنفرانس بین‌المللی

بنیاد پژوهش‌های زنان ایران

۲۰۰۲، دنور، کولرادو

زن، مذهب، ایدئولوژی
ویراستار گلناز امین



معرفی ژاله اصفهانی، زن برگزیده سال ۲۰۰۲

کنفرانس بین‌المللی بنیاد پژوهش‌های زنان ایران

توسط اسماعیل نوری‌علا

بنا به درخواست و دستور خانم ژاله اصفهانی، قرار است من چند کلمه‌ای در مورد ایشان خدمت‌تان عرض کنم. البته خانم اصفهانی در فیلمی که ملاحظه شد، راجع به شعر و نظرات ادبی خودشان به تفصیل صحبت کرده‌اند و من نیازی نمی‌بینم که خیلی به آن بپردازم. این است که بیشتر یک مقدار از حس‌های خودم را راجع به شاعر بزرگوار سرزمین‌مان می‌گویم. و اگرچه می‌دانم که بیشتر خانم‌ها دوست ندارند از سن و سال خودشان آغاز کنند، من اما دوست دارم با کسب اجازه از خانم ژاله اصفهانی، از سن و سالشان شروع کنم. شاید به سودای اینکه به شما نشان داده باشم که چرا در این لحظات گرم جمعه بعد از ظهری از ماه ژوئن ۲۰۰۲، با حضور ژاله اصفهانی در میان جمع کوچک مهاجرانی که از برابر ظلمت جهل گریخته، همگی ما در برابر تاریخ تجدیدطلبی جامعه‌ی خویش ایستاده‌ایم و لحظاتی تاریخی را می‌گذرانیم و طی آن از زنی بلنداندیشه و همواره درگیر جریان مبارزهای خستگی‌ناپذیر برای شکستن سدهای تاریخی، رُسنه در پیش پای زنی از کوچه باغ‌های اصفهان اوایل حکومت رضاشاه، تجلیل می‌شود.

نام اصلی این زن ایزل بود. در ۱۳ سالگی، نامی که مادرش به او داده بود یعنی ژاله را به عنوان تخلص و نام برای خود برگزید. سلطانی نام فاسل پدری اوست. پس از ازدواج، به‌نام ژاله بدیع تیریزی شناخته شد که مردمان سرزمین‌های وسیع اتحاد جماهیر شوروی سابق او را به همین نام شناختند. اما امروز از او با نام ژاله اصفهانی تجلیل می‌کنیم. گویی هر نام برای ژاله، پوستی بوده که او در هر مرحله از سفر عمر خویش آن را به‌دور افکند، تا تقویم روزگار خود را علامت‌گذاری کرده باشد. در سال ۱۹۴۶ مجموعه‌ی شعرهای ژاله به نام زنده‌رود به‌زبان فارسی در مسکو منتشر شد. افغان‌ها از آن رو به اشتباه ژاله را زنده‌رودی نامیدند. ژاله در سرگذشت خود به نام سایه سالها نام ادبی مستانه را برای خود انتخاب کرد.

شناسنامه ژاله، سن او را ۸۱ سال نشان می‌دهد و اعلام می‌دارد که او متولد سال ۱۳۰۰

نمایش فیلم «دمی با ژاله اصفهانی»

ساخته‌ی: چیمان رحیمی

چیمان رحیمی در شهر سمنج ایران متولد شده است. او تحصیلات خود را در رشته‌ی فیلم و ویدئو در کالج چاپ لندن (London College of Printing) تمام کرده است. چیمان، تعدادی فیلم کوتاه داستانی و مستند ساخته است مثل: کلمات ساکت، زروان و چندین سال پیش سکه‌ای ضروب شد. تازه‌ترین کار او فیلم کوتاه دمی با ژاله اصفهانی است که برای ارائه در سیزدهمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایران ساخته شد.

Chiman Rahimi

Chiman Rahimi was born in Sanandaj (West of Iran). She studied film and video at the London College of Printing. To date, she has made a few short fiction and documentary films entitled: *Silent Words*, *Zarvan* and *Many Years Ago a Coin Was Minted*. Her last work is called *A Pause with Jaleh Esfahani*, produced for the occasion of the present conference.

سیاح که نخستین توریستین جذب ادب ایران محسوب می شود و صادق هدایت تشکیل شد، ژاله دوشادوش اینها، جزو شاعرانی بودند که برای ایراد خطابه و خواندن شعر دعوت شدند.

به راستی اگر ژاله در ایران مانده بود و به زودی به سفری که برای ۳۳ سال بی بازگشت می نمود نرفته بود، اکنون ما چگونه شاعری را در بین خودمان داشتیم؟ به این گونه اگرها، اما، پاسخ روشنی نمی توان داد. هر کس محصول آنچه‌هاییست که خواسته و ناخواسته بر او رفته است. ژاله، به هر حال، حالا شاعر هجران و غربت است. این اکنون هویت اوست. با شکست ماجرای آذربایجان، افسر جوانی که به هوای برپا داشتن آذربایجانی نو به پیشه‌وری پیوسته بود ناچار به خروج از تبریز می شود و زن جوان خود را نیز به همراه می برد. ژاله نوشته است که تنها وقتی در بیابان‌های آن سوی رود ارس به انتظار صدور اجازه ورود از جانب استالین بودند، فهمیده است که دیگر در خاک ایران نیستند. بدین سان، عمر جدید ژاله در بیست و سه چهار سالگی آغاز می شود. او شاعر فارسی زبان تاجیکستان و آذربایجان شوروی و مسکو می شود. کتاب‌هایش به زبان‌های دیگر خلق‌های شوروی منتشر می شوند. به دیدار شاعر بزرگ ایران، ابوالقاسم لاهوتی می رود، تا بستر مرگ پدرقش می کند و اندوه مردن دور از وطن را در چشم‌های لاهوتی می بیند. دو فرزند پسر به دنیا می آورد. درس می خوانند. از دانشگاه مسکو دکرا می گیرد. به قول خودش سبزه‌های سرش شکوفه‌دار می شوند و او می سراید:

بهار تازه نفس،

آمد و پرستوها

به سوی لانه‌ی خود شادمانه برگشتند

پرندگان سفر کرده از گلستان‌ها

برای ساختن آشیانه برگشتند

تو هم به یاد چمن‌های خرم وطنی

که هفت رنگه رنگ‌های نوبهار شده

دلست گرفته از آن رو که سبزه‌های سرت

به روزگار جدایی شکوفه‌دار شده.

شمسی هجری است. اما گویا این تاریخ درست نیست و این شناسنامه را برای آن تهیه کرده بودند که بتوانند او را قبل از رسیدن به سن قانونی شوهر بدهند و از شرش خلاص شوند. اما می توان با اطمینان گفت که ژاله تا مرز ۸۰ سالگی چند سالی راه دارد. بگیریم که ۷۵ ساله است. خودش می نویسد که نخستین شعرش را در ۱۳ سالگی سروده است. با این حساب، اکنون ۶۲ سال است که ژاله شاعری می کند. مردمان با ۳۰ سال کار بازنشسته می شوند اما ژاله در شاعری تازه از مرحله‌ی پختگی گذشته است و چشمه‌ی ذوق و خلاقیتش سخت جوشان است. و این خود یک امتیاز بزرگ است برای زنی که سر نوشت شاعران و نویسندگان کشورش، به قول هوشنگ گلشیری، جوانمردی است، چه مرده باشند و چه هنوز زنده.

پدرش، نه مدرسه رفتن او را دوست داشت و نه انتظار کشیدن برای رسیدن او به سن قانونی ازدواج را، عجله داشت که زودتر شوهرش دهد و خیالش از جانب او راحت شود. اما ژاله به مدد کوشش‌ها و مبارزات مادری آرزومند چشم باز کردن و صاحب اختیار شدن او، و اراده‌ی درونی که قصد خم شدن در برابر هر نسیمی را نداشت، نه به آن زودی شوهر کرد و نه به مدرسه نرفت. خودش نوشته است که روبروی آینه می ایستاده و به آن دختر در آینه دستور می داده که تو باید آدم بشوی. تو را می کشم اگر بخوای هیچ و بویج باشی و مثل اینکه قرار تاریخ آن بود که آن دخترک جوان، که می خواستند در همان کورچه پس کورچه‌های اصفهان به غل و زنجیرش بکشند، هم نامش را عوض کند و هم چندان سفری را بریند که با او همسفر راه دراز هجرانی‌ها و غربت‌گزیدگی‌های ایدئولوژی زده شود.

وقتی رضاشاه، ایران را ترک می کرد ژاله دختری بود جوان که به پایتخت جنگ زده می آمد تا جهان کوچکش را گسترده سازد. در این هجرت به ظاهر ساده‌ی او از اصفهان به تهران، شوهرش، شمس الدین بدیع تبریزی، افسری جوان که در سر هزار سودای آزادی و عدالت برای کشورش داشت و همین سودا ۶۰ سال زندگی گذشته آنها را به سنگلاخ هجرت و غربت کشاند، همراه او بود. در همین سن کم، ژاله به شاعر شناخته شده‌ای تبدیل شده بود که ملک‌الشعراى بهار کارش را ستوده بود. در سال ۱۳۲۳، اولین کتاب شعرش با نام گل‌های خودرو در تهران به چاپ رسید. در استخدام بانک ملی با خانم عالیبه جهانگیری همسر نیما یوشیج آشنا شد و به دیدار بنیان‌گذار شعر امروز ایران، که آن روزها نه شهرت و نه عظمتی داشت نائل آمد. در نخستین کنگره نویسندگان ایران که در سال ۱۳۲۵ با شرکت کسانی هم چون علامه دهخدا، ملک‌الشعراى بهار، خانم دکتر فاطمه

با این چهار دارم دوست.

ژاله پس از انقلاب به ایران بازگشت اما وطن را سیر ندیده و طعم جوانی گمشده در اصفهان را دیگر باره نچشیده مجبور شد که باز ترک وطن کند.
من ژاله را نخستین بار ۲۳ سال پیش در کانون نویسندگان ایران دیدم. باور نمی‌کردم که زنده مانده‌ام و اوایی را که در کتاب کنگره نویسندگان ایران سال ۱۳۲۵ یافته و همان‌جا گم کرده بودم در قامت زنی که عادت داشت به هنگام شعرخوانی پشت یک صندلی بایستد و صدایش را با اوج و فرود شعرش هماهنگ کند بازایم. من زودتر از ایران بیرون زدم. آخرین دیدارمان در خانه‌ی خانم سیمین بهبهانی بود. در او می‌شد اضطراب هجرت ناگزیر دیگری را حس کرد. بزودی در لندن به ما پیوست. وقتی من و شکوه میرزادگی پیوند از دواج بستم او جام شرابش را به سلامتی ما نوشید و بدین سان، جزوی از زندگی ما شد. شبی در خانه‌ی لندش کتاب البرز بی شکست را که تازه منتشر شده بود، به دستم داد. در گوشه‌ای نشستم و کتاب را به دقت خواندم و لبه‌ی صفحاتی را که شعرهای دلخواه من در آن چاپ شده بود تا زدم. شعرهایی ساده، پر از عاطفه‌های شخصی و انسانی، پر از تصاویری با ابهام در آمیخته که به جای تحمیل فکر شاعر، خواننده را به فکر کردن آزادانه وادار می‌کرد. کتاب را به او پس دادم. ورق زد. لحظاتی خاموش بود. بعد سر برداشت و مرا در سکوت نگریست. آنگاه گفت: «عجیب است آقای نوری علاء این شعرها را خود من هم خیلی دوست دارم. اما می‌دانید که در شوروی گفتن این‌گونه شعرها کار آسانی نبود.»

به نظر من بزرگداشت ژاله اصفهانی در کنفرانسی که امسال به سئاله زن، مذهب، ایدئولوژی می‌پردازد تقارنی شگفت است. ژاله لااقل پنجاه سال است که در کنار کشیدن درد هجران از وطن، درد تحمیلات ایدئولوژیک را هم با پوست و استخوان خویش چشیده است و در همه‌ی آن احوال، هم به وطن و هم به انسان آزاد شده از بند هر چه مذهب و ایدئولوژی است اندیشیده است. لذا تجلیل از او در این کنفرانس وظیفه‌ی همه ما و بزرگداشت او در این کنفرانس حق مسلم اوست. رسیدن این روز را به ژاله عزیز تبریک می‌گویم و عمری دراز و پربار برایش آرزو دارم. و نیز وظیفه دارم از خانم گلناز امین دعوت کنم که به روی صحنه بیایند و مراسم بزرگداشت ژاله سلطانی، ژاله زنده‌رودوی و ژاله اصفهانی را یک‌جا آغاز کنند. متشکرم.

از تاریخ سرایش این شعر در ۱۳۴۷ تا انقلاب سال ۱۳۵۷، هنوز ده سالی راه است. اما او آن روز چنان سخن می‌گوید که گویی شرح حال امروز ما را ترسیم کرده باشد:

می‌پرسی از من
اهل کجایم؟
من کولی‌ام.
من دوره‌گردم.
پرونده‌ی اندوه و دردم.

بر نقشه‌ی دنیا نظر کن
بایک نظر از مرز کشورها گذر کن
بی شک نیایی سرزمینی
کانجا نباشد دره‌در هم‌میهن من...

اما جالب‌تر از همه این نکته است که شعر این شاعر «پرونده‌ی اندوه و درد»، همواره از امیدی عجیب نسبت به آینده و پیروزی لامحاله‌ی انسان آزاده، آزادبخواه و عدالت‌جو همیشه سرشار بوده است. می‌گوید:
منقدان بنویسید هرچه میخواهید
ولی نگویید این را که:
ژاله ترک وطن کرد.

بسا کسان ز وطن دور و در وطن هستند
بسا که در وطن استند از وطن دورند
ز بخت تیره ندانند چشم دل کوران
که بت پرستی هرگز وطن پرستی نیست.
بت گلی
بت زرین
چو هر بت دیگر

خال‌پدیر بود
لیک آنچه جاوید است
وجود مردم و تاریخ و رزم و امید است
و من
وطن را

مواسم بزرگداشت زن برگزیده سال ۲۰۰۲

سیزدهمین کنفرانس بین المللی بنیاد پژوهش های زنان ایران

دنور، کلرادو

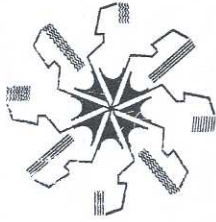
ژاله اصفهانی

شاعر، ادیب، تاریخ شناس

ژاله اصفهانی، در نخستین کنگره نویسدگان ایران که در سال ۱۳۲۱ با حضور بزرگانی همچون ملک الشعراء بهار، علامه دهخدا و صادق هدایت تشکیل شد، ژاله شاعر جوانی بود که همدوش نیما یوشیج به ارائه اشعار خود پرداخت. اما سرگذشت او چنین بود که چند سالی بعد، به همراه شوهرش، از وطنی که سخت دوست می داشت ناخواسته سفر کند و تا توفان ۱۳۵۷ از ایران جدا بماند. بدین سان، سی سالی از عمر او در هجرت و رخت کشیدن به منازل جدید گذشت.

شعر او در همین غربت ممتد ساخته شد، با عصاهای از میهن خواهی، انسان دوستی و امید به آینده ای آکنده از عدالت انسان. او در همین غربت فرزندان دلبنده به جهان آورد، درس خواند، به مقامات بلند آکادمیک رسید و شعرش در زبان های متعدد بازتاب یافت. با انقلاب ۱۳۵۷، شتابزده به ایران بازگشت. اما، به زودی، و ناچار، دیگر باره ترک وطن کرد. اینک بیست سالی دیگر گذشته است. در غربتی دیگر، و با دنیایی که با سرعتی بیشتر از همیشه دگرگون می شود و گذشته ی ما را به تاریخ های دورادور می سپارد. در این میان ژاله هم چنان می سراید و در شعرش عاطفه های گوناگون اندوه، اشتیاق، مبارزه و سرسخنی شگفت انسانی که در برابر ناملایمات سر خم نمی کند در هم می آمیزند.

ژاله نمونه ای درخشان از زنانی است که در روزگاران تاریک تاریخ ما بر سرنوشت فرهنگ - اجتماعی خود شوریدند، مزه تلخ حرمان را چشیدند و نشان دادند که زن آزاده هیچ گاه در برابر سفارشات ایدئولوژی تسلیم نمی شود.



بنیاد پژوهش های زنان ایران
THE IRANIAN WOMEN'S STUDIES FOUNDATION

«قدرت نسبی زنی در انزوای اجتماعی و اجتماعی برداشت برتر نیم قرن
دور از ایران، منبش از ادوات زده و پیش به روزی انسان بان که کاشخ
و آن را در شمشیر بار ما بماند، سیر این کنفرانس سالانه و در پیش ما می زن ایران
را با نوبی برگزیده خودی نامدوین لو حواس را را با پیش کش می کند.»

ژاله اصفهانی

۲۴ خرداد ۱۳۸۱ / ۱۴ اردیبهشت ۲۰۰۲ / دهرارد



لوحه ی سپاس زن برگزیده سال ۲۰۰۲، ژاله اصفهانی
سیزدهمین کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایران

چه جای جشن تولد - تولد دختر؟
که بود دختر سربار خوار بد اختر.
هزار مر تبه من آمدم به این دنیا
هزار مر تبه رفتم
و باز برگشتم.

از این فسانه‌ی غم
تکست هیچکس آگه
کسی بجز خود من.

بود تولد هر کودکی تولد من
و هر بهار که گلزار پر شکوفه شود
و هر پرنده که آزاد می شود ز قفس
و هر ستاره‌ی تازه در آسمان بلند
و هر زمان که اسیری رها شود از بند
و جشن ملی هر کشوری که آزاد است
مراسم جشن تولد
کز آن دلم شاد است.

* * *

بخشی از شعر زیر با تغییراتی در شادباش عروسی و سوگ‌نامه چاپ شده است.

شاد بودن هنر است
بشکند بار دگر لاله‌ی رنگین مراد،
غنچه‌ی سرخ فروبسته‌ی دل باز شود
من تکویم که بهاری که گذشت آید باز،
روزگاری که بهسر آمده، آغاز شود.
روزگار دگری هست و بهاران دگر. □

WOMAN OF THE YEAR AWARD

Jaleh Esfahani

Jaleh Esfahani, is this year's distinguished woman of the *IWSF* conference. She began her literary career during the *Second World War* as a young and talented poet. Her talent was soon acknowledged when she was invited to participate in the first *Congress of the Iranian Writers* in 1947. For the first time her name was mentioned along the most famous Iranian writers and poets of the time. Being the wife of a communist army officer meant that they had to escape to the *Soviet Union* as soon as the *Soviet* army evacuated the Northwestern part of *Iran*. It was an unwanted exile for *Jaleh* who actually did not recognize that she is not living on Iranian soil for the first few month of their departure. She had to remain outside of *Iran* for the next 30 years. She gave birth to two sons, attended the *University of Moscow*, received her doctorate degree and, at the same time, published her poems in many languages of the *Soviet Republics*. She became a renowned poet of Persian language outside her country. She returned to *Iran* after the advent of the *Revolution* but was forced to leave the country after two years to begin her second exile, this time in *London*. She has published several anthologies of poetry, as well as many literary works. Her style is simple but cleverly referential and poetically attractive. The jest of her poetry is her immense optimism about the future of mankind and her freedom from all the ideological odds that she has bitterly experienced.

چند شعر از ژاله اصفهانی:

هزار سال گذشته‌ست از تولد من
چه لازم است بدانیم در کدامین ماه؟
در آن محیط سیاه
که قرن‌ها شیخ زن درون شبکه بود
اگر که مادر بیچاره دختری می‌زاد
نوشته می‌شد در پای او
هزار گناه.

اگر راه رهائی زیر سنگ است،
 تمام کوه‌ها را زیر و رو کن.
 وگر بشکست جام آرزویت،
 تلاطم‌های دریا را سبوی کن،
 دریغ از لحظه‌ای، در تنگناها،
 فراخ بی‌کران را جست و جو کن.
 کلبی روئیده در رؤیای دریا،
 بچین گل را و بو کن.

جهان در جان تو
 جان جهان - تو
 جهان برترین را آرزو کن.
 که هر پیروزی

اول

آرزو بود....

سال ۱۳۷۹

در قطار

می‌دود آسمان
 می‌دود آب -
 می‌دود دره و می‌دود کوه
 می‌دود جنگل سبز انبوه
 می‌دود دود
 می‌دود نهر
 می‌دود دهکده
 می‌دود شهر
 می‌دود، می‌دود، دشت و صحرا

شاد بودن هنرست
 شاد کردن، هنری والا تر.
 لیک هرگز نپسندیم به خویش،
 که چو یک شکلی بی جان، شب و روز،
 بی خبر از همه، خندان باشیم.
 بی غمی عیب بزرگی است،
 که دور از ما باد!

□
 کاشکی آینه‌ای بود درون بین، که در او،
 خویش را می‌دیدیم.
 آن چه پنهان بود از آینه‌ها، می‌دیدیم.
 می‌شدیم آگه از آن نیروی پاکیزه نهاد،
 که به ما زیستن آموزد و جاوید شدن.
 پیک پیروزی و امید شدن.

□
 شاد بودن هنر است،
 گر به شادی تو، دل‌های دگر باشد شاد.
 زندگی صحنه‌ی یکتای هنرمندی ماست.
 هر کسی نقمه‌ی خود خواند و از صحنه رود.
 صحنه پیوسته به جاست.
 خرم آن نقمه، که مردم بسپارند به یاد.

سال ۱۳۵۱

رؤیای دریا

شکوه آرزو را بازگو کن!
 نثار از هیج کس باکی، هراسی.
 به هر چیزی نمی‌خواهی، بگو و نه،

می‌دود موج بی تاب دریا
می‌دود خون گلرنگ رنگ‌ها
می‌دود فکر
می‌دود عمر
می‌دود، می‌دود، می‌دود راه
می‌دود موج و مهواره و ماه
می‌دود زندگی خواه و ناخواه
من چرا گوشه‌ای می‌نشینم؟

شوق شکفتن

شادا بهار و شوق شکفتن
آواز مرغ عشق شنفتن
دیری سخن ز عشق نگفتم
تا دیر تر نگشته، گفتن و گفتن
یا گاه و گاه چه آهوی کوهی
بر سنگ و سبزه خوردن و خفتن
این دشمن هم‌راهی هستی
غم را، به پشت کوه نهفتن
غرق جوانه جان و جهانم
شادا بهار و شوق شکفتن

لندن، اسفند ۱۳۸۰

* * * * *